

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: تفسیر سوره بقره
 تاریخ: ۲۶ آبان ۱۳۹۷
 موضوع جزئی: آیه ۲۶ - ارتباط این آیه با آیات قبل، از لسان روایات
 مصادف با: ۹ ربیع الاول ۱۴۴۰
 جلسه: ۱۲

﴿ الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین ﴾

خلاصه جلسه قبل

در بخش اول از آیه ۲۶ سوره بقره، یعنی «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا»، عرض کردیم که چگونه این بخش از آیه مرتبط با آیات قبل است و اساس این مسأله هم گفتیم فی الواقع پاسخ خداوند به اعتراض منافقین و مخالفین به دو مثلی است که در آیات قبل درباره منافقین بیان شده است.

ارتباط آیه ۲۶ با آیات قبل، از لسان روایات

روایت اول: این مطلب با استناد به روایتی از امام باقر (ع) تأیید می‌شود: «قال الباقر (ع) : فلما قال الله تعالى: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ) وذكر الذباب في قوله: (إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ)، و لما قال: (مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ)^۱ و ضرب المثل في هذه السورة بالذی استوقد ناراً، او بالصیْب من السماء که در آیات ۱۷ تا ۲۰ سوره بقره بیان شد، «قالت الكفار و النواصب»، امام باقر (ع) می‌فرماید: چون خداوند این چنین فرمود: که خدا مثل میزند، گوش بدهید و بعد مثال میزند به مگس در سوره حج و عنکبوت در سوره عنکبوت و نیز مثل زده است به این دو یعنی «استوقد ناراً» و نیز «كصیْب من السماء» در همین سوره، چون این مثال‌ها زده شده، کفار و نواصب در مقام اعتراض گفتند «ما هذا من الأمثال و یضرب»، این چه مثال‌هایی است که خداوند ذکر می‌کند؟ «و یریدون به الطعن علی رسول الله»، آنها با این بیان خواستند که به پیامبر طعنه بزنند «فقال الله: یا محمد (إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي) لا یترک حیاء (أَنْ یضرب مثلاً) للحق یوضحه به عند عباده المؤمنین (ما بعوضة) ما هو بعوضة المثل (فما فوقها) فما فوق البعوضة وهو الذباب یضرب به المثل إذا علم أن فيه صلاح عباده و نفعهم». می‌فرماید وقتی آنها در مقام طعن به رسول خدا گفتند که این چه مثال‌هایی است که زده میشود، خداوند تبارک و تعالی فرمود: ای پیامبر خداوند ترک نمی‌کند از باب حیاء مثال زدن را که برای حق است تا مطالب نزد بندگان مؤمنش آشکار و روشن شود. (ما بعوضة)، یعنی آنچه که کوچکترین است، در حقیقت کنایه از کمترین و حقیرترین مثلها است، (فما فوقها) هم اینگونه معنا شده است «فما فوق البعوضة» که مگس است، یعنی بزرگتر و بالاتر، خداوند این مثالها را میزند، «إذا علم أن فيه صلاح عباده و نفعهم»، اگر بداند که صلاح و نفع بندگان در این مثلها و

۱. سوره حج آیه ۷۳.

۲. سوره عنکبوت آیه ۴۱.

تمثیل‌ها است، خدا از باب حیاء و اینکه خداوند با این عظمت بخواهد با این مثال‌های کوچک مثال بزند، تمثیل و مثال زدن را ترک نمی‌کند.^۱

روایت دوم: نظیر همین روایت از ابن مسعود در درالمنثور آمده است «عن ابن مسعود: لما ضرب الله هذين المثليين للمنافقين»، وقتی خداوند این دو مثال را برای منافقین زد، (كمثل الذی استوقد ناراً) و (او كصیبٍ من السماء)، «قال المنافقون: الله اعلى و اجل من ان يضرب هذه الامثال»، خداوند بالاتر و برتر و بزرگتر از آن است که این مثال‌های کوچک و حقیر را بزند، (فانزل الله: «ان الله لا يستحيى ان يضرب مثلاً ما بعوضة»^۲؛

بالاخره این دو روایت چه در درالمنثور که از علمای اهل سنت، سیوطی آن را نوشته و چه در تفسیر برهان، در واقع شأن نزول این آیه ۲۶ را این قرار دادند که خداوند به دو چیز درباره منافقین مثال زد، و بعد منافقین اعتراض کردند که چرا خداوند چنین مثال‌هایی می‌زند.

تفاوت دو روایت

بین این دو روایت در واقع یک تفاوتی وجود دارد. روایت اول در واقع مبتنی شده بر یک مثال‌های دیگری به ضمیمه این دو مثال؛ در روایت دوم می‌گوید: وقتی خداوند این دو مثل را زد، منافقین گفتند این چه مثال‌هایی است؟ خدا فرمود: که خداوند متعال حیاء ندارد و ترک نمی‌کند مثل را بخاطر توضیح مسائل و مطالب نزد بندگان، اگر بداند نفع و مصلحتی در آن هست، این را ترک نمی‌کند.

روایت اول در واقع مبتنی شده بر برخی مثال‌های دیگر به غیر از این دو مثال، چون می‌گوید: وقتی خدا مگس و عنکبوت را ذکر کرد و این دو مثال را برای منافقین بیان کرد، آنوقت منافقین اعتراض کردند که چرا خداوند اینچنین مثال می‌زند.

لازمه روایت اول این است که تمثیل به ذباب و عنکبوت قبل از این تمثیل است. آن دو، یعنی تمثیل به مگس و عنکبوت در سوره حج و عنکبوت است، پس قاعدتاً برای اینکه این روایت و شأن نزولی که بیان کرده صحیح باشد، باید سوره حج و عنکبوت، قبل از این آیات نازل شده باشد، تا جای این سؤال باشد و آنوقت هم خداوند در مقام پاسخ بفرماید «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا». پس پذیرش این روایت، مبتنی بر این است که برای ما ثابت شود که آیاتی که مثال به عنکبوت و مگس زده، قبل از این آیات نازل شده است. که آنوقت منافقین به استناد آن اعتراض کنند که این چه مثال‌هایی است که خداوند زده است. برخی از آیات سوره حج یقیناً بعد از این آیه نازل شده است، اما آیاتی که در آن این تمثیل‌ها آمده چه در سوره حج و چه در سوره عنکبوت، به حسب قاعده باید بگوییم قبل از این آیه نازل شده و آنوقت همه این‌ها دست به دست هم داده که معلوم شود چرا خداوند مثال می‌زند و اگر هم مثال می‌زند، چرا به این امور کوچک مثال می‌زند.

۱. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۷۰؛ بحارالأنوار، ج ۴، ص ۳۸۸.

۲. درالمنثور، ج ۱، ص ۱۰۳.

پس مجموعاً آنچه ما در بیان ارتباط این آیه با آیات قبل گفتیم، و اینکه این آیه در واقع در پاسخ و اعتراض منافقین مبنی بر ذکر مثل و مثال به امور حقیر و کوچک نازل شده است، مبنی بر این که این آیه پاسخ به آن اعتراض است با این روایات تایید می‌شود.

چهار احتمال در «ما فوقها»

احتمال اول و دوم

یک نکته در مورد روایت اولی که در تفسیر برهان آمده، نیاز به توضیح دارد، در روایت «ما فوق البعوضه» را بر خلاف آنچه ما گفتیم به «شیء بزرگتر» معنا کرده، معنایی که ما گفتیم این بود که خداوند حیاء ندارد از اینکه مثل بزند به چیزهای کوچک و حتی چیزهای کوچکتر از پشه و حقیرتر از آن. اما اینجا طبق ظاهر این روایت به نظر میرسد که این «ما فوقها» را به همین معنای ظاهری خودش گرفته یعنی آنچه که بزرگتر است، یعنی خداوند حیاء ندارد که به پشه مثل بزند که کوچکترین است و بزرگتر از آن. اینجا آیا این معنا درست است؟

در مورد «ما فوقها» همانطور که ظاهر روایت ابن مسعود هم هست و طبری در جامع البیان هم استفاده کرده، «ما فوقها» یعنی همان بزرگتر، یعنی خدا حیاء ندارد که مثلی بزند به پشه و بزرگتر از پشه. آنوقت طبری می‌گوید: اینکه ما بیاییم «ما فوقها» را به فوق در کوچکی و حقارت معنا کنیم، این خلاف تأویل اهل علم است و با استنباط اهل علم سازگار نیست. یعنی کأن طبری بر خلاف آنچه که ما گفتیم، معتقد است «ما فوقها» یعنی «ما هو الأعظم من البعوضة» نه «ما هو أصغر منه».

اینجا به نظر میرسد که حق همان است که گفته شد، «أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا» اگر بخواهیم معنای آیه را با دقت بررسی کنیم، و مجموع صدر و ذیل آیه را می‌بینیم، مناسبت حکم و موضوع و سیاق آیه اقتضاء می‌کند که آیه اگر بخواهد معنای لطیفی از آن استفاده شود، «فما فوقها» را به همان «ما فوق فی الحقارة و الصغارة» بدانیم، یعنی کأن خدا می‌فرماید: این که چیزی نیست خدا به کمتر از پشه هم مثال میزند. لذا به نظر میرسد با استفاده از مناسبت حکم و موضوع و لطافتی که باید در تفسیر و تبیین معنای آیه و ذوق لطیفی که در توضیح آیه باید به خرج داد، این‌ها همه اقتضاء می‌کند که «ما فوقها» را به ما فوق در کوچکی و حقارت معنا کنیم.

احتمال سوم

البته برخی مثل زمخشری و شیخ طوسی، هر دو احتمال را ذکر کردند. یعنی هم می‌تواند «فما فوقها» به معنای «ما هو أعظم منها» باشد، و هم می‌تواند مافوق به معنای أصغر و أحقر منها باشد. هر دو در آن محتمل است و خیلی تأثیر در اصل معنای آیه ندارد، که خدا حیاء ندارد از اینکه به پشه که کوچکترین است مثال بزند تا به بالاتر و بزرگتر از آن. و محتمل است که بگوییم خداوند حیایی ندارد از اینکه مثال بزند به پشه و کوچکتر از پشه، هر چند این دو مفسر، دو احتمال

را در اینجا دادند، اما به نظر میرسد همانطور که گفته شد، همان معنایی که ما گفتیم لطیف‌تر و با ذوق سلیم مناسب‌تر است و مقتضای مناسبت حکم و موضوع است.

احتمال چهارم

البته یک احتمال چهارمی هم می‌شود اینجا ذکر کرد و آن اینکه «ما فوقها» به معنای جامع هر دو احتمالی باشد که ذکر شد، یعنی جامع بین این دو باشد، جامع بین این دو این است که بگوییم این فوق تارةً به لحاظ عظمت است و آخری به لحاظ حقارت، یعنی بسته به این است که ما از کدام طرف مسأله را بسنجیم. اگر به لحاظ بزرگی بسنجیم، قطعاً ما فوق به معنای اعظم می‌شود و مگس از پشه بزرگتر است و هکذا ولی اگر ما فوق را به لحاظ کوچکی بگیریم، یعنی این در کوچکی فوق و بالاتر است؛ آنوقت اینجا کلمه «ما فوقها» در یک معنای مشترک بکار رفته، ما فوق یعنی بالاتر ولی بستگی دارد به اینکه متعلقش چه باشد و بر چه اساسی سنجیده شود، «ما فوق فی الصغارة و الحقارة»، یا «ما فوق فی العظمة و الکبارة».

پس مجموعاً در این کلمه چهار قول وجود دارد. یکی قول به اینکه «ما فوقها» یعنی ما فوق از حیث عظمت، دوم اینکه «ما فوقها» یعنی «ما فوق فی الصغارة»، قول سوم اینکه ما هر دو احتمال را اینجا جائز بدانیم و بگوییم هیچ کدام لطمه‌ای به معنای آیه وارد نمی‌کند. احتمال چهارم هم اینکه معنای جامع بین این دو را در نظر بگیریم.

حق در معنای «فما فوقها»

این چهار قول اینجا وجود دارد و قائل هم دارد و به نظر میرسد که حق همان قول دوم است که مثال به چیز کوچک زده است و می‌گوید خدا حیاء ندارد که به کوچکتر از این هم مثال بزند، وقتی صلاح و منفعت عباد در آن باشد، خداوند استحياء از تمثیل‌های کوچکتر هم ندارد.

معنای عدم استحياء خداوند

علی‌ای حال نکته‌ایی که در این بخش از آیه مانده این است که لا يستحيی یعنی چه؟

عرض کردیم که در اینجا معنای حیاء معلوم است، ما حیاء را در مورد انسان و در مورد خداوند ذکر کردیم که اصلاً حیاء در مورد انسان به چه معناست، حیاء در مورد خداوند به چه معناست. یک صفت کمالی است که البته خداوند به صفت مقابل آنهم متصف می‌شود. یعنی از صفات کمالیه مطلق نیست. هم می‌تواند به صفت حیاء متصف شود و هم می‌تواند به صفت مقابلش متصف شود. اما اساساً عدم استحياء خداوند یعنی چه؟

اینجا سه احتمال وجود دارد. یعنی سه جلوه و معنا برایش می‌توان ذکر کرد:

۱. یکی معنای ترک است. عدم استحياء یعنی عدم ترک، خداوند ترک نمی‌کند مثل زدن را به اعتبار اینکه این‌ها چرا اعتراض می‌کنند.

۲. احتمال دوم خشیت و هراس است، یعنی خداوند هراسی ندارد که مثال‌هایی در این حد ذکر کند.

۳. احتمال سوم امتناع است، یعنی خداوند امتناع نمی‌کند، یعنی اینطور نیست که خودش را باز دارد که چنین مثال‌هایی بزند.

البته احتمال اول و سوم در واقع به یک معنا بر می‌گردد. ترک کردن و یا امتناع کردن هر دو یک چیز است. اگر بخواهیم این سه احتمال را در واقع ذکر کنیم باید بگوییم دو احتمال است، یکی خشیت و هراس، یعنی عدم ترس و عدم خشیت و یا به معنای عدم ترک و عدم امتناع است.

بحث جلسه آینده

موضع مؤمنین و مخالفین در برابر این تمثیلات انشاءالله جلسه بعد.

«والحمد لله رب العالمین»